بسم الله الرحمن الرحیم

فصلنامه علمی-پژوهشی تحقیقات بنیادین علوم انسانی در چهارچوب رسالت‌های مجمع عالی علوم انسانی اسلامی و با حمایت مؤسسه گفتمان پیشرفت منتشر می‌شود.
سال ۱۱ / شماره ۳ / شماره پیاپی ۴۰ / پاییز ۱۴۰۴

صاحب امتیاز و مدیر مسئول: عطاءالله رفیعی آتانی
سردبیر: احمدحسین شریفی
جانشین سردبیر: سید محمدتقی موحد ابطحی
مدیر اجرایی و بازبین نهایی: سید مهدی موسوی
ویراستار: حمیدرضا عرفانی‌فر
صفحه‌آرا و طراح جلد: اعظم یزدلی
اعضای هیئت تحریریه به ترتیب حروف الفبا: **سعید بهشتی** (استاد گروه فلسفه تعلیم و تربیت اسلامی دانشگاه علامه طباطبایی. تهران. ایران.)، **سید محمدرضا تقوی** (استاد گروه روانشناسی بالینی دانشگاه شیراز. شیراز. ایران.)، **عطاءالله رفیعی آتانی** (استادیار گروه اقتصاد دانشگاه علم و صنعت ایران. تهران. ایران.)، **احمدحسین شریفی** (استاد گروه فلسفه مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی(ره). قم. ایران.)، **نجف لک‌زایی** (استاد گروه علوم سیاسی دانشگاه باقرالعلوم(ع). قم. ایران.)، **سید حسین میرمعزی** (دانشیار گروه اقتصاد اسلامی پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی. قم. ایران.)، **حسن آقانظری** (استاد گروه اقتصاد اسلامی پژوهشگاه حوزه و دانشگاه. قم. ایران.)
اعضای مشورتی هیئت تحریریه: **حسین بستان** (دانشیار گروه جامعه‌شناسی پژوهشگاه حوزه و دانشگاه. قم. ایران.)، **سید احسان رفیعی علوی** (دانشیار گروه فقه مضاف دانشگاه باقرالعلوم(ع). قم. ایران.)، **محمدجواد نوروزی** (استاد گروه علوم سیاسی مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی(ره))، **جاوید اقبال** (استاد دانشگاه اسلامی علیگر. هند.)، **طلال عتریسی** (استاد دانشگاه بیروت. لبنان.)

نشانی دفتر فصلنامه:
تهران: اتوبان ارتش (شرق به غرب)، بعد از متروی شهید محلاتی، پلاک ۷۹ (ساختمان کاسپین)، طبقه اول، واحد ۲، مؤسسه گفتمان پیشرفت
کد پستی: ۱۹۵۵۷۵۳۷۴۷
تلفن: ۰۲۱-۲۲۴۷۷۳۸۸
قیمت: ۴۰۰/۰۰۰ تومان
نشانی اینترنتی: frh.sccsr.ac.ir **پست الکترونیک:** frh@sccsr.ac.ir

ISSN: 2476-745X
E-ISSN: 2783-1418

فصلنامه تحقیقات بنیادین علوم انسانی به استناد ماده واحده مصوب مورخ ۱۳۸۷/۰۳/۲۱ شورای عالی انقلاب فرهنگی و براساس مصوبه ۵۸۵ مورخ ۱۳۸۷/۰۶/۲۴ شورای عالی حوزه های علمیه، در جلسه مورخ ۱۳۹۹/۰۳/۲۰ شورای اعطای مجوزها و امتیازهای علمی حوزه از شماره ۱۵ به بعد حائز رتبه علمی-پژوهشی شد. رتبه علمی-پژوهشی این فصلنامه با درجه «ب» در تاریخ ۱۴۰۳/۰۵/۱۳ تمدید شده است.

- مقالات و مطالب منتشرشده در فصلنامه تحقیقات بنیادین علوم انسانی، لزوماً بیان دیدگاه‌های فصلنامه نیست.
- فصلنامه تحقیقات بنیادین علوم انسانی در تلخیص و ویرایش مقالات آزاد است.
- نقل مطالب و تصاویر با ذکر مأخذ بلامانع است.

فصلنامه علمی - پژوهشی

تحقیقات بنیادین علوم انسانی

بین رشته‌ای

| سال ۱۱ | شماره ۳ | شماره پیاپی ۴۰ | پاییز ۱۴۰۴ |

فهرست مطالب

۱۱ نسبتِ مفروضات متافیزیکی و نظریات علمی در مرحله شکل‌گیری نظریه
امیر حاجی‌زاده

۴۷ الگوی هنجاری مشروعیت تداخل میدان‌ها در نظام حکمرانی علوی: اصول، مؤلفه‌ها و کارکردها (با تأکید بر نظریه میدان پییر بوردیو)
محمدحسین نژادی، حجت لطفی قراملکی

۸۱ ظرفیت‌ها و محدودیت‌های مدل انسان اقتصادی متعارف و چشم‌انداز بازسازی آن در چهارچوب یک فرانظریه
عطاءالله رفیعی آتانی

۱۱۹ گفتمان علوم انسانی و بازساخت خانواده مدرن
مریم مؤمنی، سیدسعید زاهد زاهدانی

۱۵۳ مدل فرایندی تنظیم شناخت براساس منابع اسلامی
محسن اکبری، رحیم ناروئی نصرتی

۱۹۱ بازخوانی مفهوم تربیت اسلامی در پرتو تمایز فرایند و فراورده: نقدی بر تعاریف رایج در گفتمان تربیتی ایران
علی قاسمی، حیدر همتی

The Normative Model of Legitimate Field Interference in the Alawi Governance System: Principles, Components, and Functions (With an Emphasis on Pierre Bourdieu's Field Theory)

Mohammad Hossein Nejadi *
PhD Candidate in the Social Sciences of Muslims, University of Religions and Denominations, Qom, Iran
mhnejadi61@gmail.com

Hojjat Lotfi Qaramalki *
PhD Candidate in the Social Sciences of Muslims, University of Religions and Denominations, Qom, Iran
hojjatqaramalki@gmail.com

Abstract

Pierre Bourdieu's field theory, despite its extensive analytical capacities, lacks a normative framework for distinguishing "legitimate" from "illegitimate" field interference. However, the present study does not aim to fill this theoretical gap; rather, by employing the sensitizing concepts of Bourdieu's field theory, it describes and extracts a "normative model of legitimate field interference" from Nahj al-Balagha. This model can provide a normative framework for analyzing field interferences from the perspective of Nahj al-Balagha in dialogue with Bourdieu's theory. The research adopts a directed qualitative content analysis approach, using the sensitizing concepts of Bourdieu's field theory to reinterpret Nahj al-Balagha. The findings led to the identification of five main fields: the political field of power with the logic of Wilayah (as a legitimizing and regulating field), and four functional fields: judiciary, bureaucracy, military, and economy. Thematic coding of the normative propositions in Nahj al-Balagha resulted in the extraction of four fundamental principles for determining the legitimacy of field interference: institutional interdependence (legitimacy of interference at the level of establishment and resource provision), procedural independence (illegitimacy of interference in the internal processes of fields), negation of domination (prohibition of structural domination of one field over another), and accountability (the requirement for all fields to be subject to oversight). These principles were formulated in a two-level model, in which the political field of power (with the logic of Wilayah) occupies the first level as the source of legitimacy and regulator, while the functional fields are placed at the second level. The final model demonstrates that in Alawi governance thought, the legitimacy of field interference is contingent upon three conditions: the source of interference (legitimate Wilayah), the level of interference (institutional legitimate, procedural illegitimate), and the direction of interference (mutual, non-dominative, and accountable). This model does not seek to fill the normative gap in Bourdieu's theory; rather, by introducing the conceptual distinction of "institutional interdependence/procedural independence," it offers a theoretical addition to Bourdieu's framework.

Keywords: Field Theory, Pierre Bourdieu, Nahj al-Balagha, Normative Model, Field Interference, Legitimacy, Procedural Independence, Accountability.

https://orcid.org/0000-0003-0639-7160
https://orcid.org/0000-0002-1728-1350

تاریخ دریافت: ۱۴۰۴/۰۶/۰۲ | تاریخ پذیرش: ۱۴۰۴/۰۸/۱۹

الگوی هنجاری مشروعیت تداخل میدان‌ها در نظام حکمرانی علوی: اصول، مؤلفه‌ها و کارکردها (با تأکید بر نظریه میدان پییر بوردیو)

محمدحسین نژادی

دانشجوی دکتری دانش اجتماعی مسلمین، دانشکده علوم اجتماعی دانشگاه ادیان و مذاهب، قم، ایران. (نویسنده مسئول)
mhnejadi61@gmail.com

حجت لطفی قراملکی

دانشجوی دکتری دانش اجتماعی مسلمین، دانشکده علوم اجتماعی، دانشگاه ادیان و مذاهب، قم، ایران
hojjatqaramalki@gmail.com

چکیده

نظریه میدان پییر بوردیو، با وجود ظرفیت‌های تحلیلی گسترده، فاقد چهارچوبی هنجاری برای تمییز «تداخل مشروع» از «تداخل نامشروع» میدان‌هاست. بااین‌حال، پژوهش حاضر نه با هدف پُرکردن این خلأ نظری، بلکه با بهره‌گیری از مفاهیم حساس‌کننده نظریه میدان بوردیو، به توصیف و استخراج «الگوی هنجاری مشروعیت تداخل میدان‌ها» از نهج‌البلاغه پرداخته است. این الگو می‌تواند در گفت‌وگو با نظریه بوردیو، چهارچوبی هنجاری برای تحلیل تداخلات از دیدگاه نهج‌البلاغه فراهم آورد. رویکرد پژوهش، تحلیل محتوای کیفی جهت‌دار بوده و از مفاهیم حساس‌کننده نظریه میدان بوردیو برای بازخوانی نهج‌البلاغه استفاده شده است. یافته‌ها به شناسایی پنج میدان اصلی انجامید: میدان قدرت سیاسی با منطق ولایت (به‌عنوان میدان مشروعیت‌بخش و تنظیم‌گر) و چهار میدان کارکردی قضاوت، دیوان‌سالاری، نظامی و اقتصاد. کدگذاری تماتیک گزاره‌های هنجاری نهج‌البلاغه به استخراج چهار اصل بنیادین برای تشخیص مشروعیت تداخل میدان‌ها انجامید: وابستگی نهادی (مشروعیت تداخل در سطح تأسیس و تأمین منابع)، استقلال رویه‌ای (نامشروع‌بودن تداخل در فرآیندهای درونی میدان‌ها)، نفی سلطه (ممنوعیت سلطه ساختاری یک میدان بر میدان دیگر)، و مسئولیت پاسخگویی (الزام به نظارت‌پذیری تمام میدان‌ها). این اصول در قالب یک مدل دو سطحی صورت‌بندی شدند که در آن، میدان قدرت

سیاسی (منطق ولایت) به عنوان مبدأ مشروعیت و تنظیم‌گر در سطح نخست قرار دارد و میدان‌های کارکردی در سطح دوم. مدل نهایی نشان می‌دهد که در اندیشه علوی، مشروعیت تداخل میدان‌ها تابع سه شرط است: مبدأ تداخل (ولایت مشروع)، سطح تداخل (نهادی مشروع، رویه‌ای نامشروع)، و جهت تداخل (دوسویه، غیرسلطه‌گرانه، همراه با پاسخگویی). این الگو به‌دنبال پُرکردن خلأ هنجاری نظریه بوردیو نیست، بلکه با ابداع تمایز مفهومی «وابستگی نهادی/استقلال رویه‌ای»، یک افزوده نظری بر دستگاه بوردیو ارائه می‌دهد.
واژگان کلیدی: نظریه میدان، پییر بوردیو، نهج‌البلاغه، الگوی هنجاری، تداخل میدان‌ها، مشروعیت، استقلال رویه‌ای، پاسخگویی.

۱. مقدمه و بیان مسئله

نظریه میدان پییر بوردیو، با وجود ظرفیت‌های تحلیلی گسترده، فاقد چهارچوبی هنجاری برای تمییز «تداخل مشروع» از «تداخل نامشروع» میدان‌هاست. بوردیو به توصیف سازوکارهای عینی میدان‌ها بسنده می‌کند و از تجویز هنجاری پرهیز می‌نماید (Grenfell, 2012). این درحالی است که تداخل نامشروع میدان‌ها در جوامع معاصر به چالشی بنیادین بدل شده است: نفوذ سرمایه اقتصادی در میدان سیاست (Crouch, 2004)، فشار سیاسی بر میدان قضاوت (Tamanaha, 2012)، و رسوخ منطق بازار در میدان علم (Slaughter & Rhoades, 2004) نمونه‌هایی ازاین‌دست هستند که نظریه بوردیو فاقد ابزار هنجاری برای نقد آن‌هاست.

در این بستر، برخی متون کلاسیک در سنت‌های دینی و اخلاقی حاوی صورت‌بندی‌هایی از مناسبات میان حوزه‌های اجتماعی و الزامات هنجاری مربوط به آن‌ها هستند که می‌توان از منظر جامعه‌شناسی سیاسی و نظریه نهادی بازخوانی‌شان کرد. نهج‌البلاغه –مجموعه‌ای مدون‌شده در سده چهارم هجری از خطبه‌ها، نامه‌ها و گفته‌های منسوب به علی بن ابی‌طالب– یکی از این متون است. اهمیت تحلیلی آن برای این پژوهش نه در جایگاه

کلامی‌اش، بلکه در ساختار مفهومی‌ای است که برای تمایزگذاری میان حوزه‌های کارکردی جامعه و تنظیم روابط میان آن‌ها به‌دست می‌دهد. مشخصاً در نامه ۵۳ (عهدنامه مالک اشتر)، با نظامی از طبقه‌بندی اجتماعی مواجهیم که گروه‌های کارکردی متفاوت -از متولیان امور قضایی و نظامی تا کنشگران اقتصادی- را تفکیک می‌کند و برای هریک منطق عمل و حدود اختیارات خاصی تعریف می‌نماید (Afsaruddin, 2013). این ساختار مفهومی بالقوه واجد ظرفیت‌هایی برای مفهوم‌پردازی «تداخل مشروع میدان‌ها» ست، هرچند تاکنون با ابزارهای تحلیلی جامعه‌شناسی معاصر به صورت نظام‌مند کاویده نشده است.

با توجه به خلأ نظری در نظریه بوردیو ازیک‌سو و ظرفیت‌های تحلیلی نهفته در این متن ازسوی‌دیگر، پرسش اصلی پژوهش چنین صورت‌بندی می‌شود: در اندیشه علوی، چه اصولی برای تشخیص تداخل مشروع از نامشروع میدان‌های اجتماعی وجود دارد؟ ذیل این پرسش، سه پرسش فرعی مطرح می‌شود: نخست، چه میدان‌های اجتماعی‌ای در نهج‌البلاغه قابل‌شناسایی است؟ دوم، طبقات هفت‌گانه عهدنامه مالک اشتر چه نسبتی با مفهوم «میدان» در نظریه بوردیو دارند؟ و سوم، چگونه می‌توان از تمایز مفهومی «طبقه/میدان» برای فهم الگوی هنجاری تنظیم مناسبات میان حوزه‌های اجتماعی در این متن بهره برد؟

پیشینه پژوهش در دو حوزه قابل دسته‌بندی است. در حوزه تداخل میدان‌ها، مدوتز (Medvetz, 2012)الگوهای تداخل میان میدان‌های اقتصادی، سیاسی و حقوقی را تحلیل کرده، و گادینگر (Gadinger, 2023) به ابهام‌افزایی مرزهای میدان‌ها در جوامع معاصر پرداخته‌اند، اما این مطالعات نیز رویکردی توصیفی-تبیینی دارند و فاقد چهارچوب هنجاری برای تشخیص مشروعیت تداخل‌ها هستند. در حوزه دوم، پژوهش‌های نهج‌البلاغه عمدتاً رویکرد کلامی، فقهی، اخلاقی یا ادبی داشته‌اند (برای نمونه: منتظری، ۱۳۸۸؛ مطهری، ۱۳۷۵؛ دلشاد تهرانی، ۱۳۹۴) و جای خالی تحلیل جامعه‌شناختی نظام‌مند با بهره‌گیری از

نظریه‌های معاصر در آن‌ها کاملاً محسوس است. شکاف پژوهشی این مطالعه دقیقاً در همین نقطه تعریف می‌شود: هیچ مطالعه‌ای تاکنون «الگوی هنجاری مشروعیت تداخل میدان‌ها» را با ابزارهای تحلیلی نظریه میدان بوردیو از نهج‌البلاغه استخراج نکرده است.

نوآوری پژوهش در سه سطح قابل‌طرح است. در سطح نظری، این مطالعه برای نخستین‌بار الگوی هنجاری مشروعیت تداخل میدان‌ها را از نهج‌البلاغه استخراج کرده و صورت‌بندی می‌کند. اگرچه این الگو به‌طور مستقل در درون متن نهج‌البلاغه قابل‌شناسایی است، اما ظرفیت آن را دارد که در گفت‌وگو با نظریه میدان بوردیو، به‌عنوان یک چهارچوب هنجاری مکمل برای تحلیل تداخلات میدانی در جوامع معاصر به‌کار رود. در سطح روش‌شناختی، نشان می‌دهد که نظریه بوردیو -برخلاف انتقادات مدرنیته‌محور- می‌تواند با تعدیل‌های لازم برای تحلیل متون پیشامدرن به‌کار رود؛ زولوا (Zeveleva, 2024) استدلال می‌کند که تفاوت جوامع مدرن و پیشامدرن نه در ظهور میدان‌ها، بلکه در تقدم سرمایه اقتصادی به‌عنوان سرمایه مسلط است، و اسپانگل (Spunaugle, 2024) نظریه میدان را به‌مثابه یک «روش» و نه «مدل» پیشنهاد می‌کند. پژوهش حاضر با پذیرش این استدلال‌ها، روشی برای کاربست تعدیل‌شده نظریه بوردیو در خوانش یک متن پیشامدرن ارائه می‌دهد. در سطح موضوعی نیز این پژوهش برای نخستین بار میدان‌های اجتماعی متعدد را در درون یک متن دینی شناسایی کرده و روابط میان آن‌ها را تحلیل می‌کند.

۲. چهارچوب نظری

۲-۱. نظریه میدان: مفاهیم بنیادین

نظریه میدان پییر بوردیو می‌گوید که جامعه مدرن نه یک کلیت یکپارچه، بلکه فضایی متشکل از خرده‌فضاهای نسبتاً خودمختار به نام میدان‌هاست که هریک پیرامون سرمایه‌ای

خاص و براساس منطقی متمایز از دیگری سازمان یافته‌انـد(Bourdieu, 1990) . میـدان در تعریف بوردیو (Bourdieu & Wacquant, 1992, p. 97) شبکه‌ای از روابـط عینـی میـان موقعیت‌هاست که کنشگران در آن بر سر تصاحب سرمایه خاص میدان و تعیین قواعد بازی با یکدیگر به رقابت می‌پردازند. تشبیه بوردیو به «بازی» در اینجا تصادفی نیست: هر میـدان مانند یک بازی دارای قواعد و استراتژی‌های خاص خود اسـت کـه کنشـگران بایـد آن‌هـا را درونی کرده باشند تا بتوانند در آن فعالیت کنند (Bourdieu, 1990).

چهار نوع سـرمایه در دسـتگاه نظـری بوردیـو قابل‌شناسـایی اسـت. سـرمایه اقتصـادی مستقیماً قابل‌تبدیل به پول و دارایی‌های مادی است (Bourdieu, 1986). سـرمایه فرهنگـی در سه حالـت تجسـم‌یافته (مهارت‌هـا و دانش‌هـای درونی‌شـده)، عینیت‌یافتـه (کالاهـای فرهنگی مانند کتاب) و نهادینه‌شده (مدارک تحصیلی) ظاهر می‌شـود (Bourdieu, 1986). سرمایه اجتماعی به شبکه روابط و عضویت در گروه‌هـای خـاص اشـاره دارد (Bourdieu, 1986)، و سرمایه نمادین هنگامی شکل می‌گیرد که هریک از اشکال دیگـر سـرمایه توسـط کنشگران به رسمیت شناخته شود و مشروعیت یابد (Bourdieu, 2000). مفهوم عادت‌واره[1] نیز به‌عنوان حلقه واسط میان ساختار و عاملیت، نظامی از تمایلات پایدار و قابل‌انتقال است که کنشگران از طریق جامعه‌پذیری در میـدان‌ها کسـب می‌کننـد و به‌صـورت پیش‌آگاهانـه راهنمای عمل آن‌ها می‌شود (Bourdieu, 1977).

مفهوم کانونی برای پژوهش حاضر «خودمختاری نسبی» میدان‌هاست. بوردیو (۱۹۹۳) استدلال می‌کند که هر میدان به‌تدریج از میدان قدرت که فضای کلی مناسبات نیروها در آن شکل می‌یابد تمایز می‌یابد و منطق درونی خاص خود را توسـعه می‌دهـد. بااین‌حـال، ایـن خودمختاری، مطلق نیست: میدان‌ها همواره در معرض فشـارهای بیرونـی، بـه‌ویژه ازسـوی

1. habitus.

میدان اقتصاد و میدان سیاست، قرار دارند (Bourdieu, 1996). آنچه در نظریه بوردیو غایب است، معیاری هنجاری برای تعیین حدود مشروع این فشارها و تداخل‌هاست. به‌بیان‌دیگر، بوردیو توصیف می‌کند که میدان‌ها چگونه با یکدیگر تداخل می‌یابند، اما تجویز نمی‌کند که چگونه باید با یکدیگر تداخل یابند.

۲-۲. نقد مدرنیته‌محوری و امکان کاربست در متون پیشامدرن

نظریه میدان بوردیو، به‌رغم ظرفیت‌های تحلیلی گسترده، به مدرنیته‌محوری متهم شده است و منتقدان استدلال می‌کنند که مفاهیمی چون «خودمختاری میدان» و «تمایز کارکردی» برآمده از تجربه تاریخی جوامع اروپایی پس از روشنگری است و کاربست آن در زمینه‌های پیشامدرن مسئله‌ساز است (Calhoun, 1993)؛ بااین‌حال، پژوهش‌های متأخر این پیش‌فرض را به چالش کشیده‌اند.

زولوا (Zeveleva, 2024) در مقاله‌ای با عنوان «پاسخی جامعه‌شناختی: به‌چالش‌کشیدن مدرنیته‌محوری در رویکرد میدانی پییر بوردیو» استدلال می‌کند که تفاوت بنیادین جوامع مدرن و پیشامدرن نه در ظهور یا عدم ظهور میدان‌ها، بلکه در تقدم و اولویت سرمایه‌ها نسبت به یکدیگر است. به بیان او، در جوامع پیشامدرن سرمایه نمادین یا فرهنگی و نه سرمایه اقتصادی نقش سرمایه مسلط را ایفا می‌کند، اما ساختار میدانی جامعه به‌معنای وجود حوزه‌های متمایز با منطق‌های خاص خود در هر دو دوره قابل‌ردیابی است. اسپانگل (Spunaugle, 2024)نیز در همان شماره ویژه از Journal of Ancient History، نظریه میدان را نه به‌عنوان یک مدل جامد با ویژگی‌های ثابت، بلکه به‌مثابه یک روش تحلیلی پیشنهاد می‌کند که می‌تواند برای مطالعه روابط اجتماعی در زمینه‌های تاریخی گوناگون تعدیل شود. به تعبیر او، پرسش این نیست که آیا جوامع باستانی «میدان» داشته‌اند یا نه، بلکه این است که چگونه می‌توان از ابزارهای مفهومی بوردیو برای فهم تمایزات کارکردی در آن جوامع بهره برد(Spunaugle, 2024, p. 210) .

پژوهش حاضر با پذیرش این موضع، دو تعدیل اساسی در نظریه بوردیو اعمال می‌کند: نخست، مفروض می‌گیرد که در اندیشه علوی به‌عنوان متنی متعلق به دوران پیشامدرن، سرمایه نمادین (تقوا، علم، عدالت) و نه سرمایه اقتصادی، در رأس سلسله‌مراتب سرمایه‌ها قرار دارد. این با تحلیل خود بوردیو (۲۰۱۲) از میدان دینی سازگار است که در آن سرمایه دینی (شکلی از سرمایه نمادین) می‌تواند در جوامع سنتی کارکردی مسلط داشته باشد. دوم، نظریه میدان را نه به‌عنوان یک دستگاه نظری کامل با تمام اجزای آن (ازجمله مفاهیمی چون عادت‌واره یا خشونت نمادین که برآمده از زمینه مدرنیته اروپایی‌اند)، بلکه به عنوان یک «چهارچوب حساس‌کننده»[1] به‌کار می‌گیرد. این انتخاب روش‌شناختی که ریشه در سنت تعامل‌گرایی نمادین بلومر (Blumer, 1969) دارد، بدین معناست که مفاهیم بنیادینی چون میدان، سرمایه و خودمختاری نسبی نه به‌مثابه قالب‌هایی صلب برای تحمیل بر متن، بلکه به‌مثابه عدسی‌هایی مفهومی برای جهت‌دهی به خوانش و شناسایی تمایزات کارکردی در درون متن به‌کار می‌روند. این رویکرد پژوهشگر را مجاز می‌دارد که مفاهیم را در مواجهه با شواهد متنی اصلاح یا بازتعریف کند امری که در کاربست نظریه کامل ممکن نیست.

۲-۳. تمایز مفهومی «طبقه» و «میدان» در خوانش نهج‌البلاغه

یکی از گام‌های ضروری برای کاربست نظریه بوردیو در تحلیل نهج‌البلاغه، تمایزگذاری روشن میان دو مفهوم «طبقه» و «میدان» است. در جامعه‌شناسی کلاسیک و مارکسیستی، طبقه، به موقعیت گروه‌های اجتماعی در سلسله‌مراتب مالکیت و کنترل بر ابزار تولید اشاره دارد و بر تضاد و ستیز میان طبقات تأکید می‌ورزد (Wright, 2005). حتی در خوانش وبری نیز طبقه برمبنای موقعیت در بازار و فرصت‌های زندگی تعریف می‌شود (Weber, 1978). وجه مشخصه مفهوم طبقه، «توصیفی» بودن آن است: طبقه نشان می‌دهد که گروه‌ها در

1. sensitizing framework.

کجای ساختار اجتماعی قرار دارند. میدان اما مفهومی «تحلیلی‌تر» است. میدان به فضایی از منازعه بر سر سرمایه‌ای خاص اشاره دارد که کنشگران بر اساس قواعد نسبتاً خودمختار در آن به رقابت می‌پردازند(Bourdieu, 1993) . اگر طبقه بر «موقعیت» تأکید دارد، میدان بر «منطق عمل» متمرکز است. یک گروه اجتماعی می‌تواند به‌لحاظ طبقاتی در موقعیت فرادست قرار داشته باشد اما در میدانی خاص فاقد سرمایه معتبر باشد؛ همچنان که یک تاجر ثروتمند (طبقه بالای اقتصادی) ممکن است در میدان علم (که سرمایه فرهنگی در آن معتبر است) فاقد جایگاه باشد.

این تمایز برای تحلیل عهدنامه مالک اشتر اهمیت کانونی دارد. در نامه ۵۳، امام علی (ع) هفت گروه اجتماعی را برمی‌شمارد: سپاهیان، نویسندگان (دیوان‌سالاران)، قضات و متصدیان اجرای عدالت، مأموران مالیاتی، جزیه‌دهندگان (اهل ذمه)، بازرگانان و صنعتگران، و طبقه فرودست (فقرا و نیازمندان) (نهج‌البلاغه، نامه ۵۳، بندهای ۱۲-۲۰). خوانش سطحی ممکن است این گروه‌ها را صرفاً «طبقات اجتماعی» در معنای اقتصادی آن تلقی کند. اما دقت در منطق توصیف امام نشان می‌دهد که این گروه‌ها نه براساس موقعیت در سلسله‌مراتب ثروت، بلکه براساس «کارکرد اجتماعی» و «منطق عمل» از یکدیگر متمایز شده‌اند. هریک از این گروه‌ها دارای «سرمایه معتبر» و «قواعد رفتاری» خاص خود است که امام آن‌ها را به تفصیل برای مالک اشتر شرح می‌دهد. ازاین‌رو، فرضیه تحلیلی این پژوهش آن است که «طبقات هفت‌گانه» در عهدنامه را می‌توان به «میدان‌های کارکردی» ترجمه کرد مشروط بر آنکه به تفاوت بنیادین در «منبع مشروعیت» و «جهت‌گیری هنجاری» این دو مفهوم توجه شود.

۲-۴. طبقه‌بندی میدان‌ها در اندیشه علوی: سه سطح تحلیل

براساس یافته‌های این پژوهش، میدان‌های قابل‌شناسایی در نهج‌البلاغه به سه دسته طبقه‌بندی می‌شوند که هریک از جنس حضور متفاوتی برخوردارند:

سطح اول، میدان قدرت سیاسی (منطق ولایت) است. میدان قدرتی که مشروعیت خود را از نص، شایستگی و تقوا می‌گیرد و چنانچه تثبیت شود، منطق خود را بـر سـایر میـدان‌ها تحمیل کرده و آن‌ها را براساس عدالت می‌سازد. ازآنجاکـه هـدف ایـن پـژوهش اسـتخراج الگوی هنجاری از دیدگاه امام علی (ع) است، تحلیل منحصراً بر میدان قـدرت سیاسـی بـا منطق ولایت به‌عنوان مبدأ مشروع تنظیم‌گری میدان‌ها متمرکز می‌ماند و به سایر میـدان‌های قدرت بی‌توجه است.

سطح دوم: میدان‌های کارکردی حکمرانی. ایـن سـطح شـامل چهـار میـدانی اسـت کـه در عهدنامه مالک اشتر شناسایی شده‌اند: قضاوت، دیوان‌سالاری، نظـامی و اقتصـاد. ایـن میـدان‌ها «میدان‌های ابزاری» حکمرانی هستند: هریک کارکردی تخصصی در اداره جامعه برعهـده دارنـد و براساس سرمایه و منطق درونی خاص خود عمل می‌کنند. روابط میـان ایـن میـدان‌ها موضـوع اصلی اصول چهارگانه مشروعیت تداخل است که در بخش یافته‌ها بسط خواهد یافت.

سطح سوم: میدان‌های زیستی-اجتماعی. در نهج‌البلاغـه، گزاره‌هـای متعـددی دربـاره خانواده، حقوق والدین و فرزندان، وصیت، ازدواج و طلاق وجود دارد که نشـان از حضـور «میدان خانواده» به‌عنوان یک میدان مستقل با سرمایه و منطق خاص خود دارد. بااین‌حـال، ازآنجاکه مسئله پژوهش حاضر معطوف به الگوی هنجاری «تداخل میـدان‌های حکمرانـی عمومی» است، میدان خانواده که نـه در نـزاع بـر سـر قـدرت نقـش دارد و نـه در سـاختار حکمرانی وارد می‌شود، از کانون تحلیل خارج شده اسـت. ایـن تصـمیم روش‌شـناختی در بخش سوم (روش‌شناسی) تبیین خواهد شد.

۲-۵. مدل تحلیلی پژوهش: تمایز تداخل نهادی و تداخل رویه‌ای

آخرین بخش چهارچوب نظری به معرفی یک تمایز مفهومی اختصاص دارد که این پژوهش برای

تحلیل داده‌های خود ابداع کرده و به‌کار می‌گیرد: تمایز میان تداخل نهادی[1] و تداخل رویه‌ای.[2]

منظور از تداخل نهادی، رابطه میان میدان‌ها در سطح تأسیس، تأمین منابع و ورود کنشگران به میدان است. هر میدانی برای شکل‌گیری و بقا نیازمند منابعی از بیرون خود است. میدان قضاوت بدون نهاد ولایت که قضات را منصوب کند و بودجه آن‌ها را تأمین نماید، نمی‌تواند به‌وجود آید. میدان نظامی نیز بدون پشتیبانی اقتصادی و سیاسی ناپایدار است. تداخل نهادی هنگامی رخ می‌دهد که میدان‌ها در سطح ساختاری و تأسیسی به یکدیگر وابسته باشند.

درمقابل، تداخل رویه‌ای به دخالت یک میدان در فرآیندهای درونی و تصمیم‌گیری‌های یک میدان دیگر اشاره دارد. هنگامی که کنشگران میدان قدرت سیاسی تلاش می‌کنند بر نتیجه یک دادرسی قضایی تأثیر بگذارند، یا وقتی سرمایه اقتصادی مستقیماً تصمیم‌گیری در میدان علم را جهت‌دهی می‌کند، با تداخل رویه‌ای مواجهیم.

فرضیه نظری این پژوهش آن است که اندیشه علوی میان این دو سطح از تداخل تمایز می‌نهد: «تداخل نهادی» را مشروع و ضروری، و «تداخل رویه‌ای» را نامشروع و مخرب می‌داند. به‌بیان‌دیگر، میدان‌ها برای ورود و بقا به یکدیگر نیازمندند (اصل وابستگی نهادی)، اما پس از ورود، قواعد درونی هر میدان باید مصون از دخالت بیرونی باقی بماند (اصل استقلال رویه‌ای). این تمایز، هسته اصلی «الگوی هنجاری» مورد جست‌وجوی این پژوهش را تشکیل می‌دهد که در بخش یافته‌ها با استناد به شواهد متنی بسط خواهد یافت.

۳. روش‌شناسی پژوهش

پژوهش حاضر از نظر هدف، بنیادی و از نظر ماهیت داده‌ها، کیفی است. رویکرد تحلیلی

1. institutional interference.
2. procedural interference.

به‌کاررفته، تحلیل محتوای کیفی جهت‌دار[1] است که براساس طبقه‌بندی هسیه و شانون (Hsieh & Shannon, 2005) یکی از سه رویکرد اصلی تحلیل محتوای کیفی در کنار رویکردهای قراردادی و تلخیصی به‌شمار می‌رود. این رویکرد برای پژوهش حاضر مناسب است زیرا ازیک‌سو مفاهیم نظریه میدان بوردیو (میدان، سرمایه، خودمختاری نسبی، منطق درونی) را به‌عنوان مقوله‌های آغازین برای خوانش نهج‌البلاغه به‌کار می‌گیرد، و ازسوی‌دیگر اجازه می‌دهد مفاهیم جدیدی (مانند اصول چهارگانه مشروعیت تداخل) که خاص متن مورد بررسی هستند از دل داده‌ها استخراج شوند.

ملاک‌های ورود نمونه به تحلیل عبارت بودند از: (الف) وجود توصیف یا تجویزی درباره یک گروه کارکردی مشخص (قضات، سپاهیان، بازرگانان، دیوان‌سالاران و نظایر آن)، (ب) وجود قاعده‌ای برای تنظیم رابطه میان دو یا چند حوزه کارکردی، و (ج) وجود داوری هنجاری (تجویز یا منع) درباره نحوه تعامل میان این حوزه‌ها.

براساس این ملاک‌ها، نمونه تحلیلی پژوهش مشتمل بر متون زیر است:

نامه ۵۳ (عهدنامه مالک اشتر) که غنی‌ترین منبع برای تمایزات کارکردی و روابط میان آن‌ها در نهج البلاغه می‌باشد. نامه به شریح بن حارث (نامه ۳) که مرزبندی میدان قضاوت از میدان اقتصاد است. خطبه شقشقیه (خطبه ۳) که تحلیل میدان سیاست و سرمایه نمادین را به عهده دارد. خطبه ۲۱۶ که رابطه میدان اقتصاد با میدان قضاوت و سیاست را بیان می‌کند. نامه‌های به کارگزاران (نامه‌های ۵، ۲۰، ۴۳، ۴۵) که به اصل مسئولیت و رابطه میدان سیاست با سایر میدان‌ها می‌پردازد.

۳-۱. روش تحلیل داده‌ها

تحلیل داده‌ها در چهار مرحله به شرح زیر انجام شد:

1. directed qualitative content analysis.

مرحله اول: شناسایی طبقات. در این مرحله، با تمرکز بر نامه ۵۳، هفت طبقه اجتماعی توصیف‌شده در عهدنامه مالک اشتر استخراج و کارکرد اجتماعی، معیارهای شایستگی و توصیه‌های هنجاری مربوط به هریک فهرست شد. هدف این مرحله، صرفاً توصیف داده‌ها بر اساس منطق خود متن بود، بدون تحمیل مقولات نظری بیرونی.

مرحله دوم: ترجمه طبقات به میدان‌ها. در این مرحله، هریک از طبقات هفت‌گانه با بهره‌گیری از مفاهیم حساس‌کننده بوردیو-نوع سرمایه معتبر، منطق درونی، قواعد بازی، و مرزهای میدان- مورد بازتحلیل قرار گرفت. طبقاتی که فاقد ویژگی‌های یک میدان (منطق درونی متمایز، سرمایه خاص، کنشگران رقیب) بودند از فهرست میدان‌ها کنار گذاشته شدند و طبقاتی که واجد این ویژگی‌ها بودند به عنوان «میدان» بازتعریف شدند. علاوه بر عهدنامه، سایر متون نمونه نیز برای شناسایی میدان‌هایی که در عهدنامه ذکر نشده‌اند بررسی شدند.

مرحله سوم: استخراج اصول هنجاری. در این مرحله، با استفاده از تکنیک کدگذاری تماتیک[1] -که در آن الگوهای تکرارشونده در داده‌ها شناسایی و در قالب مضامین سازمان‌دهی می‌شوند(Braun & Clarke, 2006)- تمامی گزاره‌های حاوی تجویز یا منع درباره روابط میان میدان‌ها از نمونه پژوهش استخراج شد. این گزاره‌ها ابتدا به کدهای اولیه (مانند: «منع اعمال نفوذ بر قاضی»، «لزوم تأمین مالی قاضی از بیت‌المال»، «یکسان‌نگری میان فقیر و غنی») و سپس به مضامین فرعی و نهایتاً به اصول چهارگانه تقلیل یافتند.

مرحله چهارم: صورت‌بندی الگو. در این مرحله، اصول استخراج‌شده در قالب یک مدل منسجم -الگوی هنجاری مشروعیت تداخل میدان‌ها- صورت‌بندی شدند و روابط منطقی میان آن‌ها (برای نمونه، رابطه اصل اول و دوم به‌عنوان دو روی یک سکه: وابستگی در سطح

1. thematic coding.

نهادی، استقلال در سطح رویه‌ای) تبیین گردید.

برای افزایش اعتبار تحلیلی، تمامی کدهای استخراج‌شده با ارجاع مستقیم به متن نهج‌البلاغه مستندسازی شده‌اند و الگوهای شناسایی‌شده ازطریق مقایسه مستمر با شواهد متنی متعدد تأیید شده‌اند. همچنین یافته‌های نهایی در معرض نقد و بررسی دو تن از متخصصان حوزه مطالعات نهج‌البلاغه قرار گرفته است.

۴. یافته‌ها

تحلیل محتوای جهت‌دار نهج‌البلاغه (در پی کشف الگوی هنجاری تداخل میدانی از دیدگاه امام علی)، با بهره‌گیری از مفاهیم حساس‌کننده نظریه میدان بوردیو، به شناسایی پنج میدان اصلی انجامید که در دو دسته جای می‌گیرند: میدان‌های کارکردی و میدان‌های قدرت. چهار میدان نخست عمدتاً از عهدنامه مالک اشتر استخراج شده‌اند و میدان بعدی از سایر بخش‌های نهج‌البلاغه. پس از شناسایی میدان‌ها، گام بعدی استخراج اصول هنجاری حاکم بر روابط میان آن‌هاست. کدگذاری تماتیک گزاره‌های هنجاری نهج‌البلاغه به استخراج چهار اصل بنیادین انجامید که رابطه میدان قدرت سیاسی با منطق ولایت (به‌عنوان میدان مشروعیت‌بخش و تنظیم‌گر) را با میدان‌های کارکردی چهارگانه (قضاوت، دیوان‌سالاری، نظامی، اقتصاد) تنظیم می‌کنند.

۴-۱. میدان قدرت سیاسی با منطق ولایت: میدان مشروعیت‌بخش و تنظیم‌گر

تحلیل نهج‌البلاغه نشان می‌دهد که در رأس ساختار میدان‌های اجتماعی، «میدان قدرت سیاسی ولایت» قرار دارد. میدانی که مشروعیت خود را از نص، شایستگی و تقوا و مقبولیت خود را از اقبال عمومی می‌گیرد و نقش «مشروعیت‌بخشی» و «تنظیم‌گری» سایر میدان‌ها را برعهده دارد. برخلاف میدان‌های کارکردی که در عهدنامه مالک اشتر توصیف شده‌اند،

میدان قدرت سیاسی ولایت عمدتاً در خطبه‌های نهج‌البلاغه به‌ویژه خطبه شقشقیه (خطبه ۳) و خطبه ۴۰ قابل‌شناسایی است.

امام علی (ع) در خطبه ۴۰، ضرورت وجود این میدان را چنین تبیین می‌کند: «لَا بُدَّ لِلنّاسِ مِنْ أَمِيرٍ بَرٍّ أَوْ فَاجِرٍ» «مردم را امیر و فرمانروایی باید، خواه نیکوکار و خواه بدکار» (خطبه ۴۰). این عبارت نشان می‌دهد که میدان ولایت یک نهاد سیاسی با ضرورت کارکردی برای اداره جامعه است. امام در ادامه، کارویژه‌های این میدان را برمی‌شمرد: جمع‌آوری بیت‌المال (يُجْمَعُ بِهِ الْفَيءُ)، پیکار با دشمن (يقَاتَلُ بِهِ الْعَدُوُّ)، تأمین امنیت راه‌ها (تَأْمَنُ بِهِ السُّبُلُ)، و گرفتن حق ناتوان از توانمند (يؤْخَذُ بِهِ لِلضَّعِيفِ مِنَ الْقَوِي). این کارویژه‌ها دقیقاً ناظر به تنظیم‌گری سایر میدان‌ها (اقتصاد، نظامی، قضاوت) است.

منطق درونی میدان قدرت سیاسی با منطق ولایت، حکومت براساس عدالت و قانون الهی است، نه منافع شخصی یا قبیله‌ای. امام در خطبه شقشقیه با تعبیر «فَصَبَرْتُ وَ فِي الْعَيْنِ قَذًى وَ فِي الْحَلْقِ شَجًا» «پس صبر کردم، درحالی‌که خار در چشم و استخوان در گلو داشتم» (خطبه ۳) نشان می‌دهد که میدان قدرت سیاسی ولایت دارای منطقی است که کنشگران باید آن را بپذیرند: صبر استراتژیک برای حفظ کیان امت، حتی به قیمت سکوت در برابر غصب حق. امام در خطبه ۲۱۶ تصریح می‌کند که اگر والی و رعیت حقوق متقابل را ادا کنند، «نشانه‌های عدالت اعتدال می‌یابد و راه‌های دین برپا می‌شود» (خطبه ۲۱۶). درمقابل، خروج از این منطق یعنی «ظلم والی به رعیت» به «آشکار شدن نشانه‌های جور و تعطیلی احکام» می‌انجامد. قاعده بازی در این میدان، «بیعت» و «شایستگی» است، نه وراثت یا غلبه.

امام در خطبه شقشقیه تصریح می‌کند که پذیرش خلافت جز با هجوم مردم برای بیعت نبوده و اگر این حضور و اتمام حجت نبود و اگر خدا از علما عهد نگرفته بود که بر سیری

ظالم و گرسنگی مظلوم صبر نکنند، خلافت را رها می‌کرد (خطبه ۳). همچنین در خطبه ۲۱۶ تأکید می‌کند که حق ولایت، «فریضه‌ای الهی» است که مبتنی‌بر «ولایت امر» (شایستگی در سرپرستی) می‌باشد، نه امتیاز شخصی.

میدان قدرت سیاسی با منطق ولایت در سطحی فراتر از میدان‌های کارکردی قرار دارد، اما این فراتری به‌معنای جواز دخالت بی‌ضابطه نیست بلکه روابط آن با سایر میدان‌ها دقیقاً ذیل اصول چهارگانه‌ای که در ادامه می‌آید تنظیم می‌شود. امام در پاسخ به یکی از یاران نزدیکش که درخواست سهمی از غنیمت داشت، تصریح می‌کند: «اگر در جنگشان شرکت نکرده‌ای، دست‌چین آنان خوراک دهان دیگران نخواهد شد» (خطبه ۲۳۲) یعنی حتی شخص امام نیز حق ندارد قاعده توزیع بیت‌المال را به نفع نزدیکان و شیعیان خود نقض کند.

رابطه میدان قدرت سیاسی ولایت که میدان قدرت و تنظیم گر است با سایر میدان‌های کارکردی در نهج البلاغه دوسویه است. امام در خطبه ۲۱۶ این رابطه دوسویه را تصریح می‌کند: «خداوند با واگذاری حکومت به من، حقی برای من بر شما قرار داد و شما نیز همانند آن، حقی بر من دارید» (خطبه ۲۱۶). این رابطه دوسویه، بنیان «وابستگی نهادی» میان میدان ولایت و سایر میدان‌ها را تشکیل می‌دهد.

۴-۲. میدان‌های کارکردی در عهدنامه مالک اشتر

نامه ۵۳ نهج‌البلاغه، مشهور به عهدنامه مالک اشتر، حاوی نظامی از طبقه‌بندی اجتماعی است که هفت گروه کارکردی را از یکدیگر تفکیک می‌کند. با بهره‌گیری از مفاهیم حساس‌کننده بوردیو یعنی سرمایه معتبر، منطق درونی، و قواعد بازی، این طبقات مورد بازتحلیل قرار گرفتند. ملاک تشخیص یک طبقه به عنوان «میدان» عبارت بود از: وجود سرمایه‌ای خاص که کنشگران بر سر آن رقابت می‌کنند، منطق درونی متمایز و تقلیل‌ناپذیر به منطق سایر میدان‌ها، قواعد بازی و معیارهای شایستگی خاص، و حضور کنشگرانی با موقعیت‌های متفاوت در درون آن فضا. بر این اساس، از میان هفت طبقه، چهار میدان

کارکردی شناسایی شدند و سه طبقه دیگر که مأموران مالیاتی، جزیه‌دهندگان، و طبقه فرودست باشند به‌ترتیب بخشی از میدان‌های دیوان‌سالاری و اقتصاد محسوب شدند یا در جایگاه گروه‌های خارج از منطق رقابت میدانی (مستحقان حمایت) قرار گرفتند.

میدان قضاوت. طبقه «قضات و متصدیان اجرای عدالت» در عهدنامه با سرمایه‌ای مشخص که «علم» و «عدالت» باشد، شکل می‌گیرد. امام علی (ع) خطاب به مالک اشتر می‌نویسد: «برای داوری میان مردم، کسی را برگزین که از همه برتر باشد... کسی که در شبهات درنماند و در برابر حجت تسلیم شود... و در شناخت حق از بردبارترین مردم باشد» (نامه ۵۳، بند ۱۴). منطق درونی این میدان، استدلال حقوقی و انصاف است. قاعده بازی آن نیز در همین نامه تصریح شده: «به فهم اندک و تحقیق سطحی اکتفا نکند و تا کشف حقیقت پیش رود» (نامه ۵۳، بند ۱۴). این قاعده، قضاوت را به مثابه میدانی با آیین دادرسی خاص خود ترسیم می‌کند که نمی‌توان آن را به ملاحظات سیاسی یا اقتصادی تقلیل داد.

میدان دیوان‌سالاری. تحلیل نهج‌البلاغه نشان می‌دهد که میدان دیوان‌سالاری در اندیشه علوی از دو بازوی مکمل تشکیل شده است: بازوی اداری-دفتری (کاتبان) و بازوی مالی-عملیاتی (عاملان). طبقه «نویسندگان» (کُتّاب) که عهده‌دار امور اداری، مکاتبات و ثبت و ضبط حکومتی هستند، با سرمایه «امانتداری» و «دقت» تعریف می‌شوند. امام به مالک توصیه می‌کند: «در کار نویسندگان نیک بنگر و کارهایت را به بهترین آنان بسپار... آنان که در امانتداری از دیگران برترند» (نامه ۵۳، بند ۱۳). در کنار کاتبان، «عاملان» (کارگزاران خراج، مأموران زکات، خزانه‌داران) قرار دارند که مسئول جمع‌آوری و توزیع اموال عمومی هستند. امام در نامه ۵۱، این گروه را «خُزّانُ الرّعِیّةِ» (خزانه‌داران مردم) و «وُکَلَاءُ الْأُمّةِ» (نمایندگان امت) می‌نامد (نامه ۵۱). منطق درونی این میدان، قاعده‌مندی، مستندسازی و شفافیت است که نمی‌تواند تحت تأثیر روابط شخصی یا فشارهای سیاسی قرار گیرد.

میدان نظامی. طبقه «سپاهیان» با سرمایه «شجاعت»، «انضباط» و «اخلاص» معرفی می‌شود. امام تأکید می‌کند که فرمانده سپاه باید «از همه به جهاد داناتر و در جنگ آزموده‌تر» باشد (نامه ۵۳، بند ۱۲). منطق درونی این میدان، سلسله‌مراتب، فرمان‌پذیری و تخصص نظامی است. امام در خطبه ۶۶، قواعد فنی این میدان را شخصاً آموزش می‌دهد: «پیش از آن که شمشیر را از غلاف بیرون کشید چندبار تکان دهید... با گوشه چشم به دشمن بنگرید و ضربت را از چپ و راست فرود آورید» (خطبه ۶۶). این آموزش‌ها نشان می‌دهد که میدان نظامی دارای منطق عملیاتی خاص خود است که آن را از سایر حوزه‌ها متمایز می‌کند.

میدان اقتصاد. تحلیل نهج‌البلاغه نشان می‌دهد که میدان اقتصاد در اندیشه علوی از دو رکن اساسی تشکیل شده است: بازار و بیت‌المال. در رکن بازار، سرمایه معتبر «امانت در مال» و «بی‌طمعی» است. امام به مالک هشدار می‌دهد که از احتکار و کم‌فروشی جلوگیری کند و درعین‌حال، حقوق عادلانه بازرگانان را پاس بدارد: «بازرگانان و صنعتگران را به نیکی سفارش کن... آنان مایه‌های منفعت و پدیدآورندگان آسایش‌اند» (نامه ۵۳، بند ۱۷). بازار در این چارچوب به مثابه فضایی با منطق خاص خود که عرضه و تقاضا، قیمت‌گذاری عادلانه و منع احتکار است درک می‌شود.

رکن دوم، بیت‌المال است که منطق درونی آن «امانتداری مطلق» و «عدالت توزیعی» است. امام در نامه ۵۱، کارگزاران مالی را «خزانه‌داران مردم» می‌نامد، نه مالکان بیت‌المال (نامه ۵۱). اوج این منطق را در خطبه ۲۳۲ می‌توان دید، آنجا که امام در پاسخ به درخواست مالی یکی از یاران نزدیکش (عبدالله بن زمعه) می‌فرماید: «این مال نه از آن من است و نه از آن تو... اگر در جنگشان شرکت کنی، سهمی برابر با آنان خواهی داشت، وگرنه دست‌چین آنان خوراک دهان دیگران نخواهد شد» (خطبه ۲۳۲). این قاعده نشان می‌دهد که توزیع بیت‌المال تابع منطق مشارکت در کارکرد (جهاد) است، نه نسبت شخصی با حاکم.

۴-۳. اصول چهارگانه مشروعیت تداخل میدان‌ها

پس از شناسایی میدان‌ها، گام بعدی، استخراج اصول هنجاری حاکم بر روابط میان آن‌هاست. کدگذاری تماتیک گزاره‌های هنجاری نهج‌البلاغه به استخراج چهار اصل بنیادین انجامید که رابطه میدان قدرت سیاسی ولایت (به‌عنوان میدان مشروعیت‌بخش و تنظیم‌گر) را با میدان‌های کارکردی چهارگانه (قضاوت، دیوان‌سالاری، نظامی، اقتصاد) تنظیم می‌کنند.

اصل اول: وابستگی نهادی

نخستین اصلی که از تحلیل نهج‌البلاغه استخراج می‌شود این است که میدان‌ها در سطح تأسیس، تأمین منابع و بقا به یکدیگر وابسته‌اند. هیچ میدانی نمی‌تواند در خلأ شکل گیرد یا به حیات خود ادامه دهد. امام علی (ع) این اصل را در عبارتی موجز در عهدنامه مالک اشتر صورتبندی می‌کند: «برخی از این طبقات جز با برخی دیگر سامان نمی‌یابند» (نامه ۵۳، بند ۲۰).

این اصل نشان می‌دهد که در اندیشه علوی، تداخل میدان‌ها در سطح نهادی نه‌تنها مذموم نیست، بلکه ضروری است. میدان قدرت سیاسی ولایت موظف است قاضی را منصوب کند: «برای داوری میان مردم، کسی را برگزین که از همه برتر باشد» (نامه ۵۳، بند ۱۴). او باید بودجه سپاه را از بیت‌المال تأمین نماید و بر گردش عادلانه ثروت در میدان اقتصاد نظارت کند. امام در خطبه ۴۰ این وابستگی نهادی را در سطحی کلان‌تر تبیین می‌کند: جمع‌آوری بیت‌المال (اقتصاد)، پیکار با دشمن (نظامی)، تأمین امنیت (نظامی)، و گرفتن حق ناتوان از توانمند (قضاوت) (خطبه ۴۰) همگی متوقف بر وجود میدان ولایت است.

این تداخل یک‌سویه نیست: میدان قضاوت با تأمین عدالت، مشروعیت میدان قدرت سیاسی یعنی ولایت را تقویت می‌کند؛ میدان اقتصاد با گردش ثروت، منابع میدان نظامی را فراهم می‌آورد؛ و میدان دیوان‌سالاری با ثبت و ضبط دقیق، شفافیت را برای تمام میدان‌ها

تأمین می‌نماید. وابستگی نهادی، به بیان بوردیویی، «همولوژی ساختاری» میان میدان‌ها را نشان می‌دهد: میدان‌ها از نظر ساختاری به یکدیگر شبیه و وابسته‌اند.

اصل دوم: استقلال رویه‌ای

دومین اصل، مکمل اصل نخست است و مرز مشروعیت تداخل را ترسیم می‌کند: تداخل مشروع به سطح نهادی محدود می‌شود و نباید به سطح رویه‌ای یعنی فرآیندهای تصمیم‌گیری درون یک میدان تسری یابد. به محض آنکه کنشگر وارد میدان شد، قواعد درونی آن میدان حاکم است و دخالت بیرونی نامشروع تلقی می‌شود.

در میدان قضاوت، این اصل به روشن‌ترین وجه صورت‌بندی شده است. امام در عهدنامه مالک، قاعده استقلال رویه‌ای قاضی را تصریح می‌کند: «قاضی باید کسی باشد که در راه خدا، از ملامت هیچ ملامت‌گری نهراسد» (نامه ۵۳، بند ۱۴). این عبارت، دقیقاً مرز تداخل مشروع و نامشروع را نشان می‌دهد: ولایت می‌تواند قاضی را منصوب کند (وابستگی نهادی مشروع)، اما پس از نصب، حق ندارد با اعمال فشار، مسیر دادرسی را منحرف سازد (تداخل رویه‌ای نامشروع). جالب آنکه امام در ادامه همین عهدنامه، به مالک دستور می‌دهد «سپس در قضاوت‌های او بنگر» این نظارت پسینی است، نه دخالت پیشینی؛ یعنی فرآیند دادرسی مستقل می‌ماند، اما نتیجه آن قابل‌ارزیابی است. نامه به شریح بن حارث، قاضی منصوب امام در کوفه، بهترین مصداق عملی این اصل است. امام هنگامی که مطلع می‌شود شریح خانه‌ای گران‌قیمت خریداری کرده، او را به‌شدت مورد عتاب قرار می‌دهد نه به‌دلیل تخلف قضایی، بلکه به‌دلیل آنکه ورود سرمایه اقتصادی (ثروت شخصی) ممکن است بر استقلال رویه‌ای او در میدان قضاوت تأثیر گذارد (نامه ۳). به‌بیان‌دیگر، امام از «رابطه اقتصادی» قاضی انتقاد می‌کند تا «رابطه قضایی» او سالم بماند. این خود نشان می‌دهد که میدان ولایت نه تنها حق دخالت در رویه قضایی را ندارد، بلکه موظف است از استقلال آن در برابر نفوذ سایر میدان‌ها (به‌ویژه اقتصاد) نیز محافظت کند.

در میدان نظامی، استقلال رویه‌ای به‌معنای آن است که کنشگران این میدان براساس تخصص و قواعد درونی آن عمل می‌کنند، نه براساس فرمان بی‌ضابطه میدان قدرت سیاسی. امام در نامه ۵۳ تصریح می‌کند که فرمانده سپاه باید «از همه به جهاد داناتر و در جنگ آزموده‌تر» باشد (نامه ۵۳، بند ۱۲) این نشان می‌دهد که ورود به میدان نظامی از مجرای «تخصص» است، نه صرف «انتصاب سیاسی». این تمایز در عمل شخص امام نیز آشکار است: ایشان در خطبه ۶۶، فنون رزمی را شخصاً آموزش می‌دهد (خطبه ۶۶). نکته قابل‌تأمل آنکه امام با این کار، دیگر صرفاً در جایگاه «حاکم» (میدان قدرت سیاسی با منطق ولایت) عمل نمی‌کند، بلکه خود به‌عنوان یک «کنشگر متخصص» وارد میدان نظامی شده و منطق درونی آن را پذیرفته است. به‌بیان‌دیگر، نقش‌ها ممکن است در شخص امام جمع شده باشند، اما منطق‌های آن‌ها در هم نمی‌آمیزند: او در میدان نظامی با «منطق نظامی» عمل می‌کند، نه با «فرمان سیاسی». در همین راستا، امام در خطبه ۲۵ با تعبیر «از آنان خسته شده‌ام و آنان نیز از من خسته شده‌اند» (خطبه ۲۵) نشان می‌دهد که حتی با وجود اختیار ولایت، نمی‌تواند مردم را به زور به جهاد وادارد. این نه از سر ناتوانی، که از سر التزام به قاعده استقلال رویه‌ای کنشگران میدان نظامی است.

در میدان اقتصاد، این اصل در خطبه ۲۳۲ به اوج می‌رسد. امام در پاسخ به درخواست مالی یکی از یاران نزدیکش به نام عبدالله بن زمعه می‌فرماید: بیت‌المال «لَیْسَ لِی وَ لَا لَکَ» است و توزیع آن فقط براساس قاعده مشارکت در جهاد صورت می‌گیرد، نه نسبت شخصی با حاکم (خطبه ۲۳۲). حتی وفاداری سیاسی و شیعه‌بودن، مجوز دست‌اندازی به بیت‌المال نیست. نامه ۴۳ نیز همین منطق را نشان می‌دهد: امام به مصقلة بن هبیره، فرماندار خود، به‌شدت اعتراض می‌کند که چرا غنایم جنگی را که با نیزه‌ها و اسب‌های مسلمانان گرد آمده به بادیه‌نشینان قبیله خود بخشیده است (نامه ۴۳).

در میدان دیوان‌سالاری، این اصل در نامه ۵۱ متجلی است. امام کارگزاران را «خُزّانُ الرّعِیّةِ» (خزانه‌داران مردم) و «وُکَلَاءُ الْأُمّةِ» (نمایندگان امت) می‌نامد. این دو عنوان، منطق درونی میدان را آشکار می‌کند: کارگزار، «امین» و «نماینده» مردم است، نه «مأمور» بی‌چون‌وچرای حاکم. به‌همین‌دلیل، امام آنان را از فروش لباس و مرکب و برده مردم برای وصول خراج نهی می‌کند (نامه ۵۱). این نهی نشان می‌دهد که فرآیند وصول مالیات باید تابع قواعد عادلانه و منطق درونی میدان (امانتداری) باشد، نه تابع زور و فشار از بیرون. به‌بیان‌دیگر، ولایت چهارچوب کلی را تعیین می‌کند (وصول خراج)، اما «شیوه اجرا» باید براساس قواعد درونی میدان دیوان‌سالاری (عدالت، امانتداری، منع ظلم) صورت گیرد، نه براساس دستور موردی و سلیقه‌ای حاکم.

اصل سوم: نفی سلطه

سومین اصل فراتر از تمایز نهادی/رویه‌ای می‌رود و بر این نکته تأکید می‌کند که هیچ میدانی و هیچ شکلی از سرمایه نباید بر فرآیند میدان دیگر سلطه یابد. اگر اصل اول تجویز «ورود مشروع» و اصل دوم منع «دخالت در فرآیند» است، اصل سوم منع «سلطه ساختاری» یک میدان بر میدان دیگر است. اصل دوم (استقلال رویه‌ای) ناظر به منع دخالت مستقیم و موردی در فرآیند تصمیم‌گیری یک میدان بود مانند فشاری که ممکن است بر یک قاضی در پرونده‌ای خاص وارد شود. اما تهدید دیگری نیز وجود دارد که از جنس «سلطه ساختاری» یک میدان بر میدان دیگر است مانند آنکه یک طبقه اجتماعی (ثروتمندان) یا یک گروه سیاسی (اطرافیان حاکم) به طور سیستماتیک بر میدان قضاوت یا اقتصاد نفوذ کنند، بی‌آنکه لزوماً در یک پرونده مشخص دخالت کرده باشند. اصل سوم (نفی سلطه) به این سطح از تهدید می‌پردازد و سازوکارهایی را برای جلوگیری از آن تجویز می‌کند. به بیان دیگر، اگر اصل دوم از «شجاعت فردی» کنشگر در برابر فشار دفاع می‌کند،

اصل سوم از «تدبیر ساختاری» برای جلوگیری از نفوذ سیستماتیک یک میدان بر میدان دیگر سخن می‌گوید. این دو، مکمل یکدیگرند و با هم، الگوی کاملی از محافظت از استقلال میدان‌ها ارائه می‌دهند.

در میدان قضاوت، اصل نفی سلطه صرفاً به منع تأثیرپذیری قاضی از ثروت یا قدرت اصحاب دعوا محدود نیست، بلکه ابعادی پیش‌گیرانه و ساختاری نیز دارد. امام علی (ع) در عهدنامه مالک به فرماندار خود دستور می‌دهد که قاضی را چنان از نظر مالی تأمین کند که از مردم بی‌نیاز شود و چنان منزلتی به او ببخشد که نزدیکان حاکم در او طمع نفوذ نکنند (نامه ۵۳، بند ۱۴). این فرمان، دو لایه حفاظتی برای استقلال میدان قضاوت ایجاد می‌کند: نخست، «بی‌نیازی مالی» که قاضی را از تطمیع و وابستگی اقتصادی مصون می‌دارد؛ و دوم، «اقتدار اجتماعی» که از نفوذ اطرافیان حاکم که با اتکای به سرمایه رابطه‌ای خود با قدرت سیاسی، بزرگ‌ترین تهدید برای استقلال قاضی به شمار می‌روند جلوگیری می‌کند. به بیان بوردیویی، امام با این تدبیر، سپری نهادی در برابر «تبدیل سرمایه اجتماعی-سیاسی به سرمایه نمادین نامشروع در میدان قضاوت» ایجاد می‌کند. اصل نفی سلطه در اینجا نه یک توصیه اخلاقی صرف، که یک برنامه عملیاتی برای حفظ تعادل قدرت میان میدان‌ها و جلوگیری از تداخل نامشروع یک میدان در میدان دیگر است.

اوج این اصل را در حکمت ۲۷۰ می‌توان دید، آنجا که عمر بن خطاب می‌خواهد زیورهای کعبه را برای تجهیز سپاه اسلام هزینه کند، اما امام مانع می‌شود و استدلال می‌کند که پیامبر (ص) این زیورها را به حال خود گذاشت و هریک از اموال چهارگانه (ارث، فیء، خمس، صدقات) قاعده توزیع خاص خود را دارد (حکمت ۲۷۰). این استدلال نشان می‌دهد که حتی مصلحت عمومی (تجهیز سپاه در میدان نظامی) نمی‌تواند قواعد توزیع یک منبع دیگر (زیورهای کعبه) را نقض کند. هر منبع مالی دارای «منطق درونی» و «قاعده توزیع» خاص خود

است و میدان قدرت حق نقض این قواعد را ندارد. نامه ۴۳ نیز مصداقی از نفی سلطه را نشان می‌دهد: فرماندار حق ندارد غنایم جنگی که متعلق به همه مسلمانان است را به خویشاوندان قبیله‌ای خود ببخشد (نامه ۴۳). نسبت قبیله‌ای نمی‌تواند بر قاعده توزیع بیت‌المال سلطه یابد.

اصل چهارم: مسئولیت پاسخگویی

این اصل، نظارت درونی و بیرونی بر عملکرد میدان‌ها را تجویز می‌کند و نشان می‌دهد که خودمختاری میدان‌ها به‌معنای مصونیت از پاسخگویی نیست. آنچه اصل مسئولیت پاسخگویی در اندیشه علوی را از یک توصیه اخلاقی صرف فراتر می‌برد، نظام نظارتی چندلایه‌ای است که امام برای تحقق آن طراحی کرده است. این نظام بر سه محور استوار است: نخست، پاسخگویی در قبال مسئولیت به‌عنوان امانت الهی در نهج‌البلاغه، هر موقعیت و میدان کنشی نه یک «طعمه» و ابزار منفعت‌طلبی، بلکه امانتی الهی تلقی می‌شود که فرد در برابر آن مسئول است. امام به کارگزارانش تصریح می‌کند که «همانا پست فرمانداری برای تو وسیله آب و نان نبوده، بلکه امانتی در گردن توست» (نامه ۵). دوم، پاسخگویی در قبال بیت‌المال و منابع عمومی: کارگزاران در میدان‌هایی که با اموال عمومی سروکار دارند باید نظارت‌پذیر و حسابرسی‌شونده باشند؛ امام حتی پس از عزل کارگزاران نیز بیت‌المال را مطالبه می‌کرد و هرگونه تصرف ناروا را خیانت می‌شمرد (نامه ۴۳). سوم، پاسخگویی در قبال عملکرد و رفتار با مردم: امام با نصب مأموران اطلاعاتی (عیون) و عباراتی همچون «بُلِغَنِی» (به من خبر رسید)، نظارت نامحسوس بر عملکرد کارگزاران در میدان‌های مختلف را نهادینه کرده بود (نامه ۴۵، نامه ۵۳). این نظام سه‌محوری نشان می‌دهد که در الگوی علوی، پاسخگویی نه یک امر دلبخواه، که یک ساختار نهادی با سازوکارهای مشخص است و هر میدانی اعم از سیاسی، اداری، قضایی یا اقتصادی باید در برابر کارکرد عینی خود در زندگی مردم پاسخگو باشد.

۴-۴. مدل نهایی: الگوی هنجاری مشروعیت تداخل میدان‌ها

یافته‌های پژوهش در قالب یک مدل دو سطحی قابل صورت‌بندی است. در سطح اول، میدان قدرت سیاسی با منطق ولایت که مشروعیت آن مبتنی بر نص، شایستگی و تقوا بوده و مقبولیت آن را اقبال عمومی به رخ می‌کشاند به‌عنوان میدان مشروعیت‌بخش و تنظیم‌گر مفروض گرفته می‌شود. این میدان در سطحی فراتر از میدان‌های کارکردی قرار دارد، اما روابط آن با این میدان‌ها نه براساس دلبخواه، که ذیل اصول چهارگانه تنظیم می‌شود.

در سطح دوم که به اصول چهارگانه تداخل می‌پردازد، روابط میدان ولایت با میدان‌های کارکردی چهارگانه (قضاوت، دیوان‌سالاری، نظامی، اقتصاد) تابع چهار اصل زیر است:

وابستگی نهادی: میدان‌ها در سطح تأسیس و تأمین منابع به یکدیگر وابسته و متداخلند. این تداخل مشروع و ضروری است.

استقلال رویه‌ای: پس از ورود به میدان، فرآیندهای درونی آن باید مصون از دخالت بیرونی بماند. تداخل در این سطح نامشروع است.

نفی سلطه: هیچ میدانی نباید با اتکا به سرمایه خود بر میدان دیگر سلطه یابد. تبدیل سرمایه اقتصادی، اجتماعی یا سیاسی به اهرم فشار بر سایر میدان‌ها نامشروع است.

مسئولیت پاسخگویی: خودمختاری میدان‌ها به‌معنای مصونیت از نظارت نیست. تمام میدان‌ها در برابر عدالت متعالی (و نهایتاً خداوند) و در برابر مردم مسئولند.

این مدل نشان می‌دهد که در اندیشه علوی، مشروعیت تداخل میدان‌ها تابع سه شرط است: مبدأ تداخل (میدان ولایت به عنوان میدان مشروعیت‌بخش)، سطح تداخل (نهادی مشروع، رویه‌ای نامشروع)، و جهت تداخل (دوسویه، غیرسلطه‌گرانه، و همراه با پاسخگویی). تداخل از مبدأ مشروع، در سطح نهادی، با جهت غیرسلطه‌گرانه و پاسخگو مشروع است. هرگونه تداخلی که فاقد این شرایط باشد، در الگوی علوی نامشروع تلقی می‌شود.

۴-۵. مقایسه الگوی علوی با نظریه میدان بوردیو

مقایسه یافته‌های این پژوهش با نظریه بوردیو، شباهت‌ها و تفاوت‌های بنیادینی را آشکار می‌سازد که در ادامه ذیل شش محور تحلیل می‌شوند.

خودمختاری میدان‌ها: از «نسبی» به «دوگانه»

بوردیو خودمختاری میدان‌ها را «نسبی» می‌داند: هر میدان منطق درونی خود را دارد، اما همواره در معرض فشارهای بیرونی، به‌ویژه ازسوی میدان اقتصاد و میدان سیاست، قرار دارد (Bourdieu, 1993). این خودمختاری نسبی، امری توصیفی است و بوردیو صرفاً گزارش می‌کند که میدان‌ها در عمل چقدر مستقل‌اند، بی‌آنکه تجویز کند چقدر باید مستقل باشند.

الگوی علوی اما خودمختاری را نه به‌صورت «نسبی»، که به‌صورت «دوگانه» صورت‌بندی می‌کند: وابستگی نهادی (مشروع) در برابر استقلال رویه‌ای (ضروری). میدان‌ها در سطح تأسیس و تأمین منابع به یکدیگر وابسته‌اند. این وابستگی نه یک آفت، که یک ضرورت کارکردی است (اصل اول). اما در سطح فرآیندهای درونی، استقلال آن‌ها باید کامل و مصون از دخالت بیرونی باشد (اصل دوم). این تمایز، چیزی فراتر از «خودمختاری نسبی» بوردیوست: بوردیو مرز میان استقلال و وابستگی را مبهم و پیوسته می‌بیند، اما الگوی علوی این مرز را شفاف و قطعی ترسیم می‌کند. به‌بیان‌دیگر، بوردیو به «میزان» خودمختاری می‌اندیشد، اما الگوی علوی به «سطح» خودمختاری.

منبع مشروعیت: از «به‌رسمیت‌شناسی اجتماعی» به «عدالت متعالی»

در نظریه بوردیو، مشروعیت یک میدان از «به‌رسمیت‌شناسی اجتماعی»[1] ناشی می‌شود: کنشگران یک میدان، قواعد بازی را می‌پذیرند و سرمایه خاص آن را معتبر می‌شناسند (Bourdieu, 2000). این مشروعیت، امری درون‌ماندگار و برساخته اجتماعی است و هیچ

1. social recognition.

مرجع فرامیدانی وجود ندارد که مشروعیت را اعطا کند.

الگوی علوی اما مشروعیت را نه‌صرفاً از به رسمیت‌شناسی اجتماعی، کـه از انطبـاق بـا «عدالت متعالی» (و نهایتاً امر الهی) ناشی می‌داند. قاضی نه به‌دلیل آنکه کنشـگران میـدان قضاوت او را به رسمیت می‌شناسند، که به‌دلیل آنکـه براسـاس «علـم» و «عـدالت» حکـم می‌راند، مشروع است (نامه ۵۳). کارگزار مالی نه به‌دلیل کارآمدی، که به‌دلیل «امانتداری» مشروعیت دارد (نامه ۵۱). این بدان معناست که در الگوی علوی، یک «فرامیدان اخلاقی» (عدالت) وجود دارد که مشروعیت تمام میدان‌ها را مشروط می‌کند و این چیزی است که در نظریه بوردیو غایب است. اصل چهارم (مسئولیت پاسخگویی) دقیقاً حلقه اتصال میـدان‌ها به همین عدالت متعالی است: پاسخگویی نهـایی در برابـر خداونـد، تضـمین می‌کنـد کـه مشروعیت میدان‌ها از «کارآمدی صرف» فراتر رود و به «حقانیت اخلاقی» گره بخورد.

سرمایه مسلط: از «اقتصادی» به «نمادین/فرهنگی»

بوردیو در تحلیل جوامع مدرن، سرمایه اقتصادی را «سرمایه مسلط» می‌دانـد کـه منطـق آن بیش از همـه میـدان‌های دیگـر را تحـت فشـار قـرار می‌دهـد (Bourdieu, 1986). زولـوا (Zeveleva, 2024)اما استدلال می‌کند که این تشخیص، ویژه جوامـع مـدرن اسـت و در جوامع پیشامدرن، سرمایه نمادین یا فرهنگی نقش مسلط را ایفا می‌کند.

یافته‌های ایـن پـژوهش، اسـتدلال زولـوا را تأییـد می‌کنـد. در الگـوی علـوی، سـرمایه اقتصادی نه‌تنها مسلط نیست، بلکه در پایین‌ترین سطح سلسله‌مراتب سـرمایه‌ها قـرار دارد. سرمایه نمادین (تقوا، علم، عدالت) در رأس است و سرمایه اقتصادی بایـد در چهـارچوب قواعد اخلاقی (امانت، بی‌طمعی) مهار شود. خطبه ۲۳۲ که در آن امام حتـی بـه نزدیکـان خود اجازه دست‌اندازی به بیت‌المال را نمی‌دهد، و نامـه ۴۳ کـه در آن فرمانـدار خـاطی را به‌شدت بازخواست می‌کند، همگی نشان می‌دهند که منطق سرمایه نمـادین (عـدالت) بـر منطق سرمایه اقتصادی (ثروت) تقدم دارد. این وارونگی سلسله‌مراتب سرمایه‌ها نسـبت بـه

جوامع مدرن، یکی از مهم‌ترین تفاوت‌های الگوی علوی با نظریه بوردیوست.

میدان قدرت: از «توصیف» به «تنظیم‌گری»

در نظریه بوردیو، «میدان قدرت»[1] فضایی است که در آن، سرمایه‌های مختلف برای تعیین نرخ تبدیل خود با یکدیگر رقابت می‌کنند (Bourdieu, 2012). این میدان، توصیفی است: بوردیو نشان می‌دهد که کدام سرمایه در یک جامعه خاص مسلط است، اما تجویز نمی‌کند که کدام باید مسلط باشد. الگوی علوی اما میدان قدرت (ولایت) را نه یک فضای توصیفی، که یک «نهاد تنظیم‌گر» معرفی می‌کند. ولایت، صرفاً «مسلط‌ترین» میدان نیست، بلکه «مشروعیت‌بخش» و «تنظیم‌کننده» سایر میدان‌هاست. این نقش، از مجرای اصول چهارگانه اعمال می‌شود: ولایت، میدان‌ها را تأسیس می‌کند (اصل اول)، اما در رویه آن‌ها دخالت نمی‌کند (اصل دوم)؛ از سلطه یک میدان بر میدان دیگر جلوگیری می‌کند (اصل سوم)؛ و خود در برابر عدالت متعالی پاسخگوست (اصل چهارم). این «تنظیم‌گری هنجاری» چیزی است که در نظریه بوردیو کاملاً غایب است: بوردیو می‌گوید میدان قدرت «هست»، الگوی علوی می‌گوید میدان قدرت «باید این‌گونه باشد».

کاربست‌های معاصر الگوی علوی

الگوی هنجاری استخراج‌شده از نهج‌البلاغه، صرفاً یک اثر تاریخی نیست، بلکه می‌تواند در تحلیل و نقد مسائل معاصر نیز به کار رود. در ادامه، پنج نمونه از کاربست‌های این الگو در مسائل امروزین بررسی می‌شود.

نخستین کاربست، مسئله فشار سیاسی بر قضات و تضعیف استقلال قضایی است. در بسیاری از نظام‌های سیاسی معاصر، قوه مجریه از طرق مختلف اعم از تهدید به عزل،

1. field of power.

تطمیع، یا فشار رسانه‌ای بر آرای قضات تأثیر می‌گذارد (Tamanaha, 2012). الگوی علوی، این پدیده را ذیل «تداخل رویه‌ای نامشروع» تحلیل می‌کند: ولایت می‌تواند قاضی را منصوب کند (تداخل نهادی مشروع)، اما حق دخالت در رأی او را ندارد (اصل دوم). عبارت «لَا تَأْخُذُهُ فِي اللَّهِ لَوْمَةُ لَائِمٍ» (نامه ۵۳، بند ۱۴) دقیقاً قاعده‌ای است که قاضی را در برابر فشارهای سیاسی مصون می‌دارد. کاربست این اصل در نظام‌های قضایی معاصر، مستلزم ایجاد سازوکارهای نهادی برای تضمین امنیت شغلی و استقلال مالی قضات است.

دومین کاربست، نفوذ سرمایه اقتصادی در میدان سیاست است. پدیده‌هایی چون لابی‌گری، تأمین مالی خصوصی انتخابات، و «درب گردان»[1] میان بخش عمومی و خصوصی، مصادیق بارز «سلطه سرمایه اقتصادی بر میدان سیاست» هستند(Crouch, 2004) . الگوی علوی، این پدیده را ذیل اصل نفی سلطه تحلیل می‌کند: همان‌گونه که امام در پاسخ به درخواست مالی یکی از یاران نزدیکش فرمود «این مال نه از آن من است و نه از آن تو» (خطبه ۲۳۲)، سرمایه اقتصادی نباید به اهرم نفوذ بر تصمیمات سیاسی تبدیل شود. کاربست این اصل در جوامع معاصر، مستلزم شفافیت در تأمین مالی احزاب، محدودیت قانونی برای گردش سرمایه میان بخش عمومی و خصوصی، و نظارت مستقل بر هزینه‌های انتخاباتی است.

سومین کاربست، تبعیض طبقاتی در دسترسی به عدالت است. در بسیاری از جوامع، ثروتمندان به دلیل توانایی استخدام وکلای برجسته، نفوذ اجتماعی، یا تطمیع پنهان، در دادگاه‌ها از موقعیت برتری برخوردارند. الگوی علوی با دو سازوکار با این پدیده مقابله می‌کند: نخست، تأمین مالی کامل قاضی از بیت‌المال برای بی‌نیازکردن او از صاحبان ثروت (نامه ۵۳، بند ۱۴)؛ و دوم، قاعده یکسان‌نگری میان اصحاب دعوا. کاربست این اصول در

1. revolving door.

جوامع معاصر، مستلزم تقویت نظام کمک حقوقی برای اقشار کم‌درآمد، تأمین حقوق و مزایای کافی برای قضات جهت جلوگیری از فسادپذیری، و ایجاد سازوکارهای نظارتی برای شناسایی و مجازات تبعیض در دادرسی است.

چهارمین کاربست، عدم پاسخگویی نهادهای حکومتی و فساد اداری است. الگوی علوی، یک نظام نظارتی چندلایه برای مقابله با این پدیده طراحی کرده است: نظارت مستقیم (نامه ۴۳)، بازرسان آشکار (نامه ۵۳)، بازرسان مخفی (نامه ۵۳)، و نظارت فراگیر مردمی. کاربست این الگو در جوامع معاصر، مستلزم ترکیبی از سازوکارهای رسمی (دیوان محاسبات، سازمان بازرسی، کمیسیون‌های تحقیق) و غیررسمی (رسانه‌های آزاد، سازمان‌های مردم‌نهاد، سامانه‌های گزارش‌دهی مردمی) است. اصل «وُکَلَاءُ الْأُمَّةِ» (نمایندگان امت) در نامه ۵۱ نیز مبنایی هنجاری برای «پاسخگویی عمومی»[1] در برابر شهروندان فراهم می‌کند.

پنجمین کاربست، تصاحب منابع عمومی توسط نزدیکان حاکمیت (خویشاوندسالاری) است. این پدیده که در ادبیات سیاسی با عنوان «cronyism» یا «nepotism» شناخته می‌شود، در بسیاری از جوامع معاصر به اشکال مختلف، از واگذاری قراردادهای دولتی به خویشاوندان تا انتصابات فامیلی مشاهده می‌شود. الگوی علوی، قاطعانه با این پدیده مقابله می‌کند: قاعده «دست‌چین رزمندگان خوراک دهان دیگران نخواهد شد» (خطبه ۲۳۲) و برخورد شدید با فرمانداری که غنایم را به خویشاوندانش بخشید (نامه ۴۳)، نشان می‌دهد که نسبت شخصی با حاکم، مجوز دست‌اندازی به منابع عمومی نیست. کاربست این اصل در جوامع معاصر، مستلزم قوانین سختگیرانه درباره تعارض منافع، شفافیت در واگذاری‌های دولتی، و نظارت مستقل بر انتصابات است.

1. public accountability.

نتیجه‌گیری

این پژوهش با تحلیل محتوای کیفی نهج‌البلاغه و بهره‌گیری از نظریه میدان بوردیو، به استخراج چهار اصل هنجاری برای تشخیص مشروعیت تداخل میدان‌ها انجامید: وابستگی نهادی (مشروعیت تداخل در سطح تأسیس)، استقلال رویه‌ای (نامشروع بودن تداخل در فرآیندهای درونی)، نفی سلطه (ممنوعیت سلطه یک میدان بر میدان دیگر)، و مسئولیت پاسخگویی (الزام به نظارت‌پذیری تمام میدان‌ها). این اصول در قالب یک مدل دو سطحی در میدان قدرت سیاسی با منطق ولایت به عنوان تنظیم‌گر و میدان‌های کارکردی چهارگانه (قضاوت، دیوان‌سالاری، نظامی، اقتصاد) صورتبندی شدند.

در اندیشه علوی، تداخل میدان‌ها فی نفسه نه مشروع است و نه نامشروع، بلکه مشروعیت آن تابع سه شرط است: مبدأ تداخل (ولایت مشروع)، سطح تداخل (نهادی، نه رویه‌ای)، و جهت تداخل (دوسویه، غیرسلطه‌گرانه، همراه با پاسخگویی). تداخل از مبدأ مشروع، در سطح نهادی، با جهت غیرسلطه‌گرانه و پاسخگو، مشروع است؛ و هرگونه تداخلی که فاقد این شرایط باشد، نامشروع تلقی می‌شود.

این الگو، نه‌صرفاً یک مجموعه توصیه اخلاقی، که یک چهارچوب هنجاری منسجم با سازوکارهای نهادی مشخص است: تأمین مالی کنشگران میدان برای حفظ استقلال آنان، نظارت پسینی به‌جای دخالت پیشینی، و نظام چندلایه پاسخگویی. پژوهش‌های آتی می‌توانند به مطالعهٔ تطبیقی الگوی علوی با منابع فقهی اهل سنت و یا بررسی الگوهای هنجاری تداخل میدان در فقه جواهری و کاربست آن در نهادهای معاصر ایران بپردازند. همچنین بررسی میدان خانواده در نهج‌البلاغه و گسترش روش‌شناختی نظریهٔ بوردیو برای تحلیل متون دینی دیگر، مسیرهای پژوهشی ارزشمندی به‌شمار می‌روند.

کتابنامه

* **نهج‌البلاغه**. (۱۳۸۵). ترجمه محمد دشتی. قم: انتشارات مشهور.

۱. دلشاد تهرانی، مصطفی. (۱۳۹۴). **حکومت حکمت: دولت در نهج‌البلاغه**. تهران: انتشارات دریا.

۲. مطهری، مرتضی. (۱۳۷۵). **سیری در نهج‌البلاغه**. تهران: انتشارات صدرا.

۳. منتظری، حسینعلی. (۱۳۸۸). **مبانی فقهی حکومت اسلامی** (ج۱). تهران: انتشارات سرایی.

4. Afsaruddin, A. (2013). **Striving in the Path of God: Jihad and Martyrdom in Islamic Thought**. Oxford University Press.

5. Blumer, H. (1969). **Symbolic Interactionism: Perspective and Method**. University of California Press.

6. Bourdieu, P. (1977). **Outline of a Theory of Practice**. Cambridge University Press.

7. Bourdieu, P. (1984). **Distinction: A Social Critique of the Judgement of Taste**. Harvard University Press.

8. Bourdieu, P. (1986). The forms of capital. In J. Richardson (Ed.), **Handbook of Theory and Research for the Sociology of Education** (pp. 241-258). Greenwood.

9. Bourdieu, P. (1990). **The Logic of Practice**. Stanford University Press.

10. Bourdieu, P. (1993). **The Field of Cultural Production: Essays on Art and Literature**. Columbia University Press.

11. Bourdieu, P. (1996). **The Rules of Art: Genesis and Structure of the Literary Field**. Stanford University Press.

12. Bourdieu, P. (2000). **Pascalian Meditations**. Stanford University Press.

13. Bourdieu, P. (2012). **Sur l'État: Cours au Collège de France** (*1989-1992*). Seuil.

14. Bourdieu, P., & Wacquant, L. J. D. (1992). **An Invitation to Reflexive Sociology**. University of Chicago Press.

15. Braun, V., & Clarke, V. (2006). Using thematic analysis in psychology. **Qualitative Research in Psych***ology*, 3(2), 77-101.

16. Calhoun, C. (1993). Habitus, field, and capital: The question of historical specificity. In C. Calhoun, E. LiPuma, & M. Postone (Eds.), **Bourdieu: Critical Perspectives** (pp. 61-88). University of Chicago Press.

17. Crouch, C. (2004). *Post-Democracy*. Polity Press.

18. Gadinger, F. (2023). Fields, trajectories, and symbolic power: Studying practices of polycentric governing with Bourdieu. In F. Gadinger & J. A. Scholte (Eds.), **Polycentrism: How governing works today** (pp. 213-235). Oxford University Press.

19. Grenfell, M. (Ed.). (2012). **Pierre Bourdieu: Key Concepts** (2nd ed.). Routledge.

20. Hsieh, H. F., & Shannon, S. E. (2005). Three approaches to qualitative content analysis. **Qualitative Health Research**, 15(9), 1277-1288.

21. Medvetz, T. (2012). **Think Tanks in America**. University of Chicago Press.

22. Slaughter, S., & Rhoades, G. (2004). **Academic Capitalism and the New Economy: Markets, State, and Higher Education**. Johns Hopkins University Press.

23. Spunaugle, A. (2024). Ancient Near Eastern field theory: Adapting Bourdieu for social biographies of the ancient world. **Journal of Ancient History**, 12(2), 204-221.

24. Tamanaha, B. Z. (2012). The several meanings of "politics" in judicial politics studies: Why "ideological influence" is not "partisanship". **Emory Law Journal**, 61(4), 759-778.

25. Weber, M. (1978). **Economy and Society: An Outline of Interpretive Sociology**. University of California Press.

26. Wright, E. O. (2005). **Approaches to Class Analysis**. Cambridge University Press.

27. Zeveleva, O. (2024). A sociological response: Challenging the modernity-centrism of Pierre Bourdieu's field approach. **Journal of Ancient History**, 12(2), 333-342.